



سر مقاله

رازی



نوع داستان و نمایشنامه، گرچه ریشه در واقعیت دارد ولی واقعیت مطلق نیست زیرا نویسنده مطالبی دیگر جهت ایجاد جاذبه بیشتر به آن می‌افزاید. این روش در مسایل علمی نیز به کار گرفته می‌شود و برای علاقه‌مند نمودن خوانندگان، بویژه جوانان و به منظور آشنا نمودن آنان با

اسطوره سازی و داستان‌سازی، از روش‌های معمولی است که در مورد قهرمانان، داشتمدان و بزرگان به کار گرفته می‌شود. در این روش با استفاده از واقعیت‌ها، قصه، رمان و هم چنین نمایشنامه نوشته می‌شود و گوشه‌ای از زندگی فرد مورد نظر بررسی می‌گردد. این

دقت تمام به سخنان استاد خود گوش می‌دادند.

رازی با خطاب به شاگردان چنین گفت:

گزمه شهر این جنازه را به دارالشفا آورده
است و اظهار می‌دارد این مرد که یکی از توانگران
شهر است سالم و سرحال بود، اما روز گذشته او
را در پسترش مرده یافته در حالی که چهره‌اش
سیاه شده و چشمانت از حدقه در آمده است و
پیش از مرگ نیز استفراغ کرده است. بنابر آنچه
در کتب خوانده‌ام و تجارت شخصی، این مرد را
مسوم کرده‌اند و آنچه که به او خورانده شده
است «جوزچابلسا» یا زهر کشندۀ‌ای است که
طعم تلخ دارد و احتمالاً این سرم را در غذای
ریخته و به او خورانده‌اند. رازی آنگاه اشاره به
شکم می‌ئت کرد و گفت:

ما نمی‌توانیم جنازه این مرد را بشکافیم و
نگاهی به معده او بیاندازیم زیرا تشريح جسد از
نظر مذهبی جایز نیست و اگر قضا و حکومت هم
اجازه دهد خانواده این مرد اجازه نخواهد داد.
یکی از شاگردان که چشمان درشت و نگاه
زنده‌ای داشت برخاست و اظهار نمود: ولی
عده‌ای از پزشکان معتقدند که استاد شخصاً به
تشريح اجساد مردگان دست می‌زنند.

رازی که مایل نبود بحث در این باره به درازا
بکشد با اشاره دست از آن شاگرد خواست که
بنشیند و چنین ادامه داد: اگر من به جای این مرد
بودم و این طور استنباط می‌کردم که کسی قصد
دارد مرا مسموم کند «تریاق» یا داروی
«مترو دیطوس» می‌خوردم و مترو دیطوس بهتر
از تریاق است زیرا تریاق بدن را کوفته و خشک و

تاریخ علم و فلسفه به کار گرفته می‌شود.

فلسفه نیز از علومی است که بعضاً درک آن
مشکل می‌باشد و هر کس از عهده فهم آن بر
نمی‌آید. به همین دلیل بعضی از فلاسفه جهت
فهماندن مطلب خود از داستان استفاده می‌کنند و
با طرح مسایل در قالب دیالوگ‌های ساده مطلب
خود را به خواننده منتقل می‌نمایند.

این روش مناسب در مورد بعضی از
دانشمندان بزرگ ایران اعمال شده و زندگی
پرافتخار آنها در قالب داستان به رشتۀ تحریر در
آمده است. یکی از این دانشمندان محمد بن
زکریای رازی می‌باشد که وقایع مهم و برجسته
دوران‌های مختلف زندگیش در قالب داستانهایی
شیرین و پر کشش مکتوب گردیده است.

از آنجا که نظریه رازی در پی معرفی همه
جانبه و هر چه بیشتر این دانشمند بزرگ
می‌باشد، به گوشۀ‌ای از این داستانها اشاره کرده
و مطالعه کامل آن را به همکاران عزیز توصیه
می‌نماید.

دارالشفای ری گرچه عظمت و وسعت
دارالشفای بخارا و بغداد را نداشت، اما حائز
اهمیت خاصی بود و حدود پنجاه تن دانشجوی
پزشکی در آن دارالشفا که بیمارستان عمومی
تلقی می‌شد و اعتبار آن از محل موقوفه عده‌ای از
نیکوکاران تامین می‌گردید به تحصیل اشتغال
داشتند. در تالار این دارالشفا رازی در کنار
سکوی سنگی مستطیل شکلی ایستاده بود و
جنازه‌ای روی سکو قرار داشت.
شاگردان رازی در کنار هم نشسته بودند و با

سکنجبین بنوشید و کاری کنید که قی کنید. باید هر چه در معده دارید خالی کنید و پشت سر آن داروی مترو دیطوس و داروی خشک و پادزه ر بخورید، چندین دفعه نیز شیر گرم با عسل و شکر طبرزد بنوشید، به احتمال قوی از مرگ نجات خواهد یافت.

شاگرد سوم پرسید: با این جسد چه خواهید کرد؟

■ تا زمانی که آنرا تشريح نکنیم، کاری از ما ساخته نیست.

■ چرا تشريح نمی کنید؟

■ زیرا بازماندگان این میت از ما شکایت خواهند کرد. شکافتن جنازه کار مشکلی نیست و اطبای مصر و یونان و روم این کار را می کنند اما هنوز آداب و اخلاق مردم ما اجازه نمیدهد عمل تشريح انجام شود. من نمی توانم با مردم مبارزه کنم اما اگر لازم شود با تشريح لاشه میمون و بوزینه اطلاعات لازم را بدست خواهم آورد. اعضای بدن میمون تا حدودی شباهت به بدن انسان دارد و تشريح آن کار ما را آسان می کند.

اگر پزشکان گذشته روی بدن میمون کار تجربی نکرده بودند امروزه بسیاری از بیماران که تندرنستی خود را باز می یابند، جان می سپرند. رازی سپس نگاهی به آخر تالار انداخت و خطاب به دانشجویان گفت:

اشتباه است اگر تصور کنیم همه بیماریها را با دارو می توان معالجه کرد. بسیاری از بیماریها فقط با کارد جراحی علاج می شوند مثل بیماری آب آوردن چشم یا گوشتهای اضافی که در بین



عضلات بدن را آب می کند.

یکی از شاگردان گفت: ای استاد شما چند هفته پیش گفتید که مترو دیطوس را باید در زمان طولانی خورد که چون خون و گوشت با آن امتزاج یافتد دیگر سموم کشنده در آن بلا تاثیر شود. پس اگر این شخص این دارو را هم می خورد شفا نمی یافتد.

رازی پاسخ داد آری اثر این دارو در درازمدت است و اگر این مرد میان جمعی زنگی می کرد که به آنها سوء ظن داشت باید این کار را از مدت‌ها پیش انجام می داد. اما اگر دیروز طین یا گل می خورد غذای مسموم را استفراغ می کرد و از مرگ نجات می یافتد.

شاگرد دیگری سوال کرد: اگر ناگاه اطلاع حاصل کنیم که مسموم شده ایم چه باید بکنیم؟ رازی چنین پاسخ داد: باید مقداری گلاب و

زبان راندیم یکی از کنیزان او صیحه‌ای کشید و از هوش رفت. ما زنی را به بالین او فرستادیم و آن زن که از خفیه نگاران ماست و به صورت فالبین و رختشوی به خانه‌ها مراجعه می‌کند، او را به هوش آورد و بالاخره از او اعتراف گرفت که این مرد را که به کنیز دیگری تعلق خاطر یافته بود با جوزجانلسا مسموم کرده است.

رازی اظهار داشت: حال باید تحقیق کنید این دارو را از کجا تهیه کرده است. جوزجانلسا داروی گرانبها و کمیابی است و در بازار حشاشین فروخته نمی‌شود.

داروغه گفت: این را هم از او اعتراف گرفتیم. گفت غلامی در بازار حشاشین هست که به او دلسته است. یک شیشه کوچک محتوی جوزجانلسا را در مقابل یک انگشتتر طلا به او داده است.

رازی که از روی تاسف سر تکان می‌داد پرسید: با این کنیز چه خواهید کرد؟ داروغه به قهقهه خنده داد و در حالی که به طرف در تالار می‌رفت گفت: استاد عزیز، گیس او را به دم قاطر خواهیم بست و در بیابان رها خواهیم کرد. (۱)

دکتر سید محمد صدر

زیرنویس: ۱-معتضد، خسرو. ذکریای رازی، چاپ دوم، شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران، تهران، صص ۸۷-۸۳، سال ۶۹

گلوی انسان وجود دارد (لوژه). هر ساله هزاران زن در همین سرزمن وسیع که کشور ایران خوانده می‌شود به دلیل این که نمی‌توانند فرزند خود را به طور طبیعی خارج سازند به هلاکت می‌رسند و زائو و طفل آنها می‌میرد. در افسانه‌های ایران آورده شده که چون مادر رستم پهلوان حامله شد و نتوانست طفل خود را از مجرای طبیعی خارج سازد پژشکان او را بی‌هوش کردند و پهلویش را شکافتند و رستم را از آن خارج ساختند اما ما امروز نمی‌توانیم این کار را بکنیم و ناگزیر شاهد مرگ مادر و طفل می‌باشیم.

در این هنگام داروغه شهر ری داخل تالار شد و سلام بلند بالایی به رازی کرد و گفت: همانطور که پیش بینی کرده بودید یکی از کنیزان این مرد اعتراف به قتل کرد و گفت که ارباب خود را با جوزجانلسا مسموم کرده است. او اعتراف کرد جوزجانلسا را با فرینی در آمیخته و به خورد مرد داده است.

رازی تبسم تلخی بر لب راند و پرسید: چگونه از او اعتراف گرفتید، بوسیله شکنجه؟ داروغه پاسخ داد: خیر زیرا نمی‌دانستیم چه کسی را باید مورد سوءظن قرار دهیم و توقیف کنیم، لذا شروع به گشتن اثاثه زنان کردیم و گفتیم که این مرد بوسیله جوزجانلسا مسموم شده است و در اثاث هر یک از زنان و خدمتکاران یا کنیزان او این سم پیدا شود قاتل شناخته می‌شود و گیسوی او را به دم اسب خواهیم بست و در بیابان رها خواهیم کرد. وقتی این تهدید را بر